

شماره ۵۷-۲۴ بهمن ۱۴۰۳

نخستین مجله ۵ زبانه

در ۵۰ صفحه

آنی  
مجله

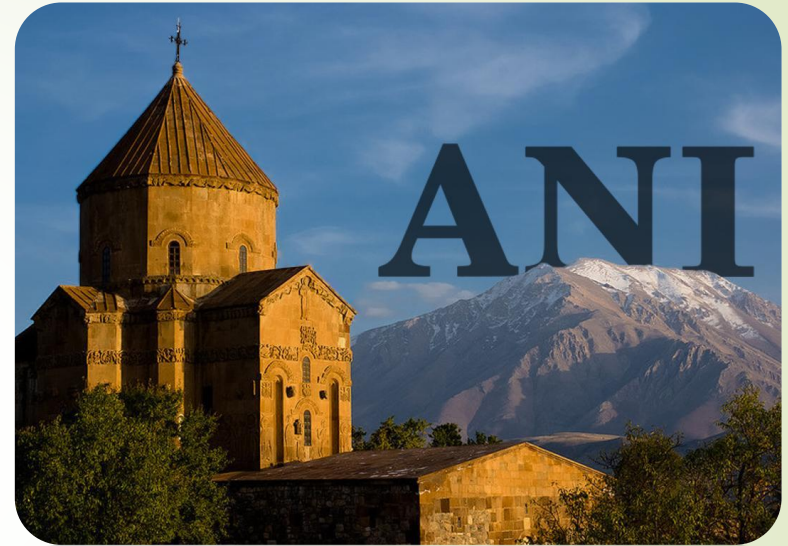
مصاحبه با جناب آقای  
مجید کاظمی

خوانش جایگاه اجتماعی  
زنان خنیاگر عصر قاجار از

میان نگاره ها

نگاهی اجمالی به تاریخ

ترانه سرایی در ایران



Անի Շաքարաթերթ  
ՈՐՈՇ ԸՄԵՄԵՆԻ ԸՆԵՆԵ

مقدمه.....	۳-۵
بزرگان شعر.....	۲۱-۲۵
شعرشاعران.....	۳۵-۴۲
ادبیات ارمنی.....	۳۰
ادبیات ایران.....	۳۲
ادبیات جهان.....	۲۷
موسیقی.....	۴۸
مصاحبه.....	۶۱-۶۸
سینما.....	۴۹-۵۱
تبلیغات.....	۷-۱۱
ترجمه استاد اجتماعی فرد.....	۵۸-۶۰

وی بر ایجاد "دین انسانیت" پافشاری  
میکرد که بنا بود ایمان و جزمیت را به  
نفع تفکر علمی کنار بگذارد.



به گزارش بنیاد مطالعات قفقاز، کتاب ارمنیان ایران و نام‌آوران ارمنی به کوشش آقای ایساک یونانسیان در ۹۳۷ صفحه توسط انتشارات نشانه منتشر شد. در پشت جلد این کتاب آمده است: به لحاظ تاریخی و جغرافیایی و همچنین از نظر نژادی و اجتماعی هیچ کشور و ملتی در دنیا به اندازه‌ی ایران و ایرانی به ارمنستان و ارمنی نزدیک نبوده است. از دوران پیش از تاریخ و به‌ویژه به هنگام استقرار نژاد آریایی در سرزمین‌های آسیای صغیر، ایرانیان و ارمنیان همبستگی محکم، پیوسته و ناگسستنی داشته‌اند. دوستی و روابط برادرانه‌ی کوروش بزرگ با تیگران کبیر، پادشاه ارمنستان که در تاریخ مسطور است، بهترین گواه مستند بر روابط و مناسبات دیرباز این دو ملت به شمار می‌آید.



## ارمنیان ایران و نام‌آوران ارمنی

به کوشش  
ایساک یونانسیان





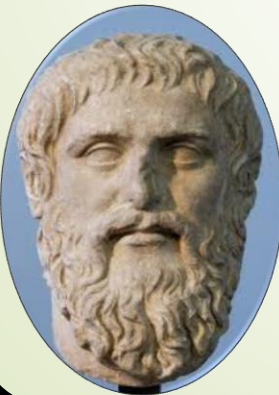
ابوالحسن صبا که خود در دوره نوجوانی، سنتورنوازی را نزد «علی اکبرخان شاهی» و با تکنیکی گوناگون با روش خاندان سماعی فراگرفته بود، پس از مدتی نشست و برخاست با «حبیب سماعی»، روش سنتورنوازی او را برتر از استاد پیشین خود یافت؛ بنابراین با کوشش فراوان پاره‌ای از بداهه‌نوازی‌های وی را نت‌نویسی کرد.

## ۲۱ بهمن زادروز فرامرز پایور

فرامرز پایور در ۲۱ بهمن ۱۳۱۱ در تهران به دنیا آمد. پدرش علی پایور، هنرمند نقاش و استاد زبان فرانسه در دانشگاه تهران و پدربزرگش مصورالدوله، نقاش چیره‌دست دوره قاجار بود که با نواختن ویولن، سنتور و سه‌تار آشنایی داشت. پایور، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دبستان عسجدی و دبیرستان دارالفنون تهران به پایان رساند. او در سال ۱۳۳۱ وارد خدمت نظام شد و یک سال بعد به استخدام وزارت دارایی درآمد. وی در ۱۷ سالگی، آموزش موسیقی را نزد «ابوالحسن صبا» آغاز کرد در مدت شش سال ردیف موسیقی را فراگرفت. هنگامی که فرامرز پایور برای فراگیری سنتور به کلاس درس «ابوالحسن صبا» در خیابان ظهیرالاسلام رفت، سه سال از درگذشت آخرین بازماندهٔ سنتورنوازان افسانه‌ای از نسل پیشین، «حبیب سماعی» می‌گذشت.



سپس «ابوالحسن صبا» کوشش کرد تا با آموزش روش درست سنتورنوازی به شماری از شاگردانش، از برافتادن روش سنتورنوازی نزدیک به آیین‌های هنری و زیباشناسی موسیقی دستگاهی ایران جلوگیری کند. در همین دوران، فرامرز پایور، یکی از برجسته‌ترین شاگردان «صبا» شد و تا سال ۱۳۳۶ که «ابوالحسن صبا» درگذشت، از آموزش‌های وی بهره برد. پس از درگذشت ابوالحسن صبا، پایور نزد استادانی چون عبدالله دوامی، موسی معروفی و نورعلی‌خان برومند به فراگیری ردیف درویش‌خان و ردیف میرزا عبدالله پرداخت.



در تاریخ روانشناسی اجتماعی نیز مانند بیشتر رشته‌های علمی نخست از افلاطون و ارسطو به عنوان اولین روانشناسان اجتماعی یاد میشود.

طراح وبسایت: داوود محمد کیا

[@Esher. Official](https://www.instagram.com/Esher.Official)

*A n i*



دسته بندی موضوعی: ادبیات  
دوره انتشار: دو هفته نامه  
مدیر مسئول: آنیتا- آرزو مانیان  
شماره: پنجاه و هفت

پست الکترونیکی:

[www.ani.arzoomanian@yahoo.com](mailto:www.ani.arzoomanian@yahoo.com)

تلگرام:

[t.me/aniletters](https://t.me/aniletters)

اینستاگرام:

[@Anita\\_Arzoomanian](https://www.instagram.com/Anita_Arzoomanian)

وبسایت:

[www.aniletters.com](http://www.aniletters.com)

[www.anipoetry.ir](http://www.anipoetry.ir)

## آلبرت آرستا کس یانس

قلم زنی دستی سبک تبریزی روی فلزات  
گرانها، ساخت و تعمیر انواع ظروف و زیور  
آلات.  
جهت سفارش با شماره تلفن زیر تماس حاصل  
فرمایید.

۰۹۱۹۰۲۶۶۵۵۲

## مهناز قاسم پور

ساخت صندل های دست ساز  
[t.me/sandalmahnaz](https://t.me/sandalmahnaz)

## ادوین آرزومانیان

خرید، فروش و تعمیرات تخصصی لپ تاپ و  
قطعات.  
شماره تماس:

۰۹۱۰۱۴۴۹۹۶۶

## قلم زنی و نقره سازی ادوارد

ساخت انواع منسوجات نقره  
جهت سفارش با شماره تلفن های زیر تماس  
حاصل فرمایید.

۶۶۷۱۰۰۳۹

۰۹۱۹۵۰۸۸۵۳۶

## دکتر بهزاد هوشمند

متخصص و جراح بیماری های لته و ایمپلنت

۲۲۰۱۹۳۶۶

۲۲۰۱۹۰۷۳









راه های ارتباطی با مجله ادبی\_ آنی  
برای ارسال آثار خود.

واتساپ و تلگرام ۰۹۲۲۳۷۸۹۱۸۰

[@anita\\_arzoomanian](https://www.instagram.com/anita_arzoomanian)

دایرکت

[@aniarzoumanian](https://www.instagram.com/aniarzoumanian)

آنیتا آرزومانیان

Follow



آنی

سیلور

برای سفارش با شماره تلفن زیر

تماس حاصل فرمایید. ۰۹۱۹۵۰۸۸۵۳۶

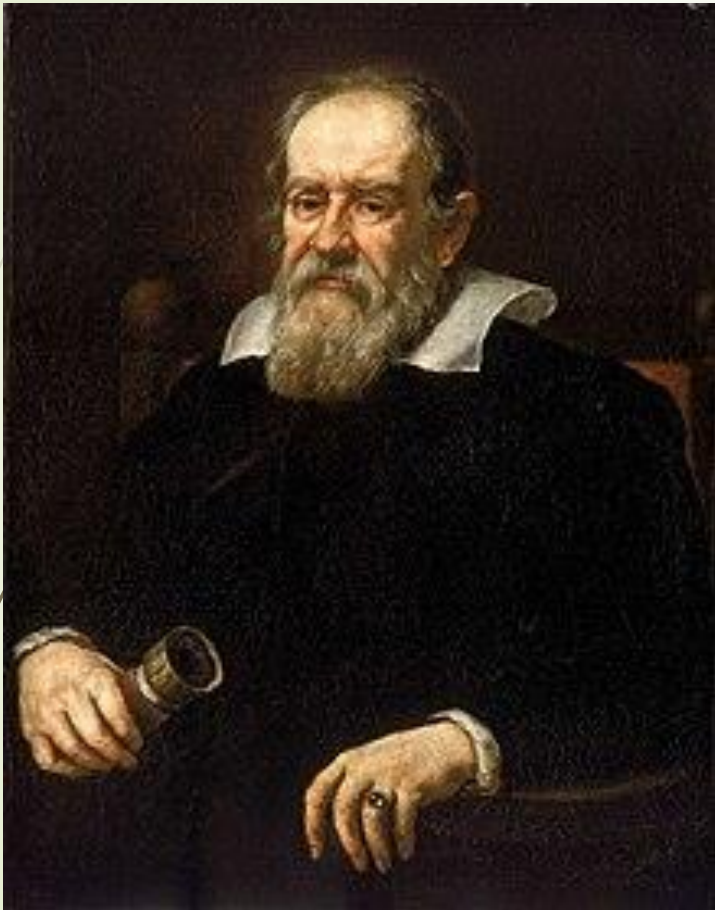
ویا به دایرکت پیام دهید [@ann.isilver](https://www.instagram.com/ann.isilver)

Follow



## گالیلئو دی وینچنزو بونا یوتی دِ گالیلی ۱۵ (فوریه ۱۵۶۴ - ۸ ژانویه ۱۶۴۲)

12

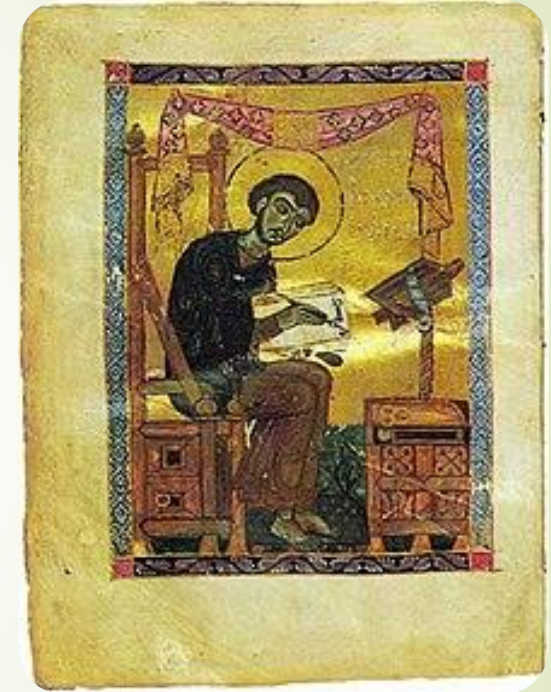


گاليله، پدر اخترشناسی رصدی، پدر روش علمی و پدر علم مدرن لقب یافته‌است.

شهرت گالیله، بیشتر به دفاع علمی‌اش از مدل کوپرنیک برمی‌گردد. کوپرنیک، پیش از گالیله گفته بود که خورشید به گرد زمین نمی‌چرخد. رد مدل زمین مرکزی کلیسا، که صدها سال همچون سخنی آسمانی تلقی می‌شد، به محکوم شدن گالیله در دادگاه تفتیش عقاید انجامید، و اگر توبه نکرده بود، چه‌بسا زنده در آتش سوزانده می‌شد. گالیله با تلسکوپي که خود ساخته بود به رصد آسمان‌ها می‌پرداخت و جزئیات سطح ماه را می‌دید و بررسی می‌کرد. در زمانه او چنین می‌پنداشتند که برای ادامه حرکت جسم، نیرو لازم نیست اما او با آزمایشی نشان داد که چنین نیست که بعدها به قانون اول نیوتن انجامید.

## Հին հայկական պոեզիա

Հին հայկական պոեզիա, 5-18-րդ դարերում ապրած հայ բանաստեղծների ստեղծագործությունների ամբողջություն: Գրավոր պոեզիային նախորդել է բանավոր գրականության հարուստ ավանդույթը: Հին հայ պատմագրության և թարգմանական գրականության հետ միասին պոեզիան հայ հին գրականության կարևոր մասն է կազմել: Հին հայկական պոեզիայի առաջին նմուշները եղել են կրոնական, 7-րդ դարում կազմվել է հոգևոր բանաստեղծությունների առաջին ժողովածուն: Հենց այդ ժամանակ էլ սկիզբ է առնում աշխարհիկ պոեզիան: Հայերեն պահպանված ամենահին պոեմը վերաբերվում է 7-րդ դարին:





**“Your most unhappy customers are your greatest source of learning.”**



یادداشت های دکتر احمد نوری زاده گزیده ای از مجموعه «ماندگاران خاطره های من» (بخش سیزدهم) تهیه و تدوین: ایساک یونانسیان

آن وقت ها مسیو آرسن، صاحب پانسیون متروپل، در یک قسمت مجزا از محوطه درندشت پانسیون دوازده تا اتاق ساخته بود که تعدادی از آنها دارای حمام بودند و این برای آن زمان پدیده ای نوین به حساب می آمد و به همین دلیل، برای آن دوازده اتاق و ساختمان نو بنیاد عنوان لوکس، یعنی شیک و پیشرفته، به کار برده می شد ولی همین اتاق لوکس در آن هوای دمسرد بهاری، که مثل بیشتر سال ها بارانی هم بود، در غیاب شوفاژ و بخاری های پیشرفته با چراغ های نفتی علاء الدین یا والور گرم می شد. یادم هست وقتی چمدان را به اتاق بردم خودش هم آمد و با مشاهده سردی هوای اتاق بخاری در خواست کرد. وقتی علاءالدین را نفت کردم و آوردم با آن چهره مهربان و دماغ گوشتی بزرگ تو دماغی گفت: «پسرجان یه کتری آب هم بیار بذار روی چراغ بخار کنه...». حتماً، نگران سوخت ناقص فتیله علاءالدین و کمبود اکسیژن و مسمومیت بود.

شفیعی کدکنی می گوید:  
شعر حادثه ایست که در زبان  
روی می دهد.  
نزار قبانی می گوید: شعر  
انتظار چیزی ست که انتظار  
نمی رود!

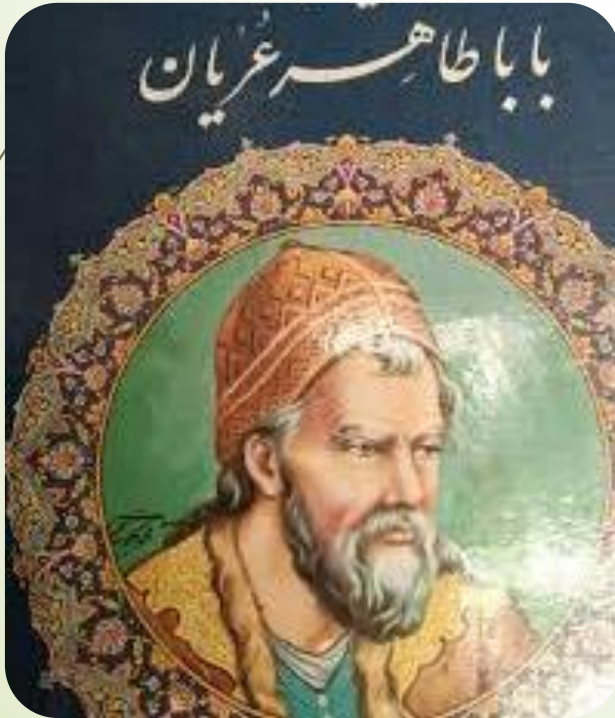


در این مجال بر آنم که با مقدمه ای درباره ترانه و ویژگی های آن ، گذری اجمالی بر تاریخ ترانه معاصر داشته باشم . بی شک نام بسیاری از بزرگان ترانه گذشته و اکنون در این مقال خالی ست . این نه از سر بی توجهی نگارنده یا بی ارزش نشان دادن تلاشهای این عزیزان که تنها به این سبب است که این نوشته ، به واسطه مقاله بودنش ، تنها مروری اجمالی ست و بس ! انتخابهای این نوشتار تنها بر اساس میزان تاثیرگذاری ترانه سرا بر جریان ترانه سرایی و نیز استمرار عملکرد مثبت و البته حسن شهرت هنری او بوده است ... بی تردید دنیای ترانه ؛ و تعمیماً جهان هنر؛ هیچ هدیه ای را از سوی هیچ کسی بی پاسخ نخواهد گذاشت و اصولاً بسیاری ترانه سرایانی که تنها با یک کار فوق العاده نام خود را جاودانه کرده اند .

با عنایت به این دو جمله زیبا در تعریف شعر به یک نکته مشترک می رسیم: شعر یک اتفاق نا منتظر است.

از سوی دیگر داریوش آشوری در کتاب شعر و اندیشه آورده است: (مهمترین مایه شعر ... تجربه شاعرانه از هستی ست.)

از قدما نیز بلافاصله به یاد بابا طاهر و دو  
بیتی های بی بدیلش می افیم. همه این  
مسائل از ترانه رسانه ای شاعرانه ساخته  
است که به مدد سادگی و صمیمیتش و  
البته حس و عاطفه سرشارش ارتباطی  
عمیق با مخاطب عام و خاص برقرار می  
کند.



این اتفاق نا منتظر شاعرانه شاید در برهنه ترین  
حالتش در ترانه نمود می یابد! ترانه شعری کاملاً  
سهل و ممتنع است. ساختار زبانی ترانه بر گرفته  
از زبان روزمره و کوچه بازاری و آکنده از  
کنایات و تکیه کلامها و اشارات عامیانه است.  
آشوری می گوید: (جدا شدن زبان شعر از تنه  
زبان را به جدا شدن راسته پرندگان از خزندگان  
می توان مانند کرد.)  
این مهم نیز در ترانه نمود واضح تری دارد. خلق  
فضایی شاعرانه در بطن کلماتی که بسیار ساده اند  
. و آنگاه که ترانه به اوج خود می رسد گویی  
چنان است که از خاکی ترین خزنده افلاکی ترین  
پرنده سر بر می کشد! ترانه شاید پر مخاطب  
ترین نوع شعر باشد. نگرشی گذرا به اقبال  
شعرهایی چون پریا، دخترای ننه دریا، مردی که  
لب نداشت و... از بامداد بی غروب و علی  
کوچیکه اثر زیبای فروغ و اشعاری از این دست  
در میان شعرای معاصر گواه همین مسئله است. (هر  
چند به خصوص اشعار یاد شده از شاملو از لحاظ  
حیطه واژگانی بیشتر به شعر فولکلور نزدیکند.)

ترانه شعر مطلق است فارغ از آرایه های زبانی آنچنانی و قلبه گویی های فلسفی! سیالیتی است که تو را با خود همراه می کند و این چنین می شود که در گپ زدنی صمیمانه ، شاعر تمام شاعرانگی اش را در برابر صداقت چو نان آینه ای به قضاوت قرار می دهد تا ( از تو ابدیتی بسازد).

ترانه با گوشت و خون این مردم گره خورده است . زیبا ترین و احساسی ترین آثار قومی به خصوص در مورد مفاخر قوم را در ترانه ها می توان جست. راستی به نظر شما آیا شعری زیباتر از ترانه معروفی که برای هیبت خواهرزاده میرزا کوچک خان سروده شده - که در سالهای اخیر توسط احرای استثنایی استاد پوررضا در کاست می گیلان بازخوانی شده و البته در سریال کوچک جنگلی با تغییراتی برای خود میرزا و به زیبایی توسط ملک مسعودی اجرا شد - وجود دارد:

چقد جنگل خُسی  
ملتِ وِسی  
خسه نِسی  
می جان جانانا ...

ترانه متاسفانه به واسطه یکسری یکسونگریها تا مدتها از عرصه شاعرانگی معاصر کشور حذف شده بود. خوشبختانه در سالهای اخیر با نگرشی مثبت اندیشانه تر فضا برای حضور مجدد ترانه سرایان گشوده شد و استعداد های جوان و البته درخشان در این زمینه نشان دادند این قالب معصوم و صمیمی چقدر جا برای نوآوری و شاعرانگی دارد.



هر که تا کنون ترانه ای سروده می داند که جوشنده ترین شعر ترانه است : اصلا تن به ساختن نمی دهد ، اگر صناعی شود شیر بی یال و دم و اشکمی می شود که خود نقاش هم چشم دیدنش را ندارد ( به شرط آنکه خیلی از خودراضی نباشد!)، و خلاصه اینکه بدجوری شاعرش را لو می دهد!

نکته ای را باید اینجا تذکر بدهم : به نظر من ترانه از فولکلور جداست، هر چند هر دو در فرهنگ عامه جا می گیرد و تقریبا با یک زبان سخن می گویند اما تفاوتهایی نیز دارند. برای درک بهتر این تفاوت شاید مثال زدن بهترین راه باشد. (پریا) و ( دخترای ننه دریا)ی بامداد بی غروب آیا از لحاظ قالب با (علی کوچیکه ) فروغ یا مثلا ( دو پنجره) سرفراز و (کودکانه) قنبری تفاوت ندارد؟!

گفتم که ترانه، صمیمی و معصوم و خودمانی ست و همچنین گفتم که مصداق کامل سهل و ممتنع است. اما چرا؟

زبان ترانه زبان کوچه و بازار است ، زبانی که فارغ از هیاهوهای فرهنگستان به راه خود می رود و بی هیچ ادعایی هم فرهنگ می زاید و هم از فرهنگ بر می آید!(داستان ققنوس را یادتان هست!؟)

در میانه این زبان کاملا ساده ، باید شاعرانگی به کمالی (لااقل نسبی) برسد تا من مخاطب آن را به عنوان شعر بپذیرم . به گفته دیگر مرا چنان در پنجه احساسش بفشارد که مجال دست کم گرفتنش را پیدا نکنم. در ترانه احساس بر همه چیز شعر می چربد، تکنیک های عروضی : وزن ، قافیه ، ردیف و ... ، و تکنیک های بدیعی : تشبیه استعاره ، مجاز، کنایه و ...

شکی نیست همراهی این عناصر مانند هر شعر دیگری بر کیفیت کار خواهد افزود اما لاقلا در ترانه اصالت با شاعرانگی و احساس است! به گمانم فرمالیست ترین منتقد هم یک ترانه را - البته در ایران: اگر اصلا آن را به رسمیت بشناسد!! - با تاکید برنظرگاه تکنیک و فرم مورد مطالعه قرار نمی دهد و اگر هم چنین کند سر از ناکجاآباد در خواهد آورد. و به همین خاطر است که می گویم ترانه سهل و ممتنع است : ظاهری ساده و کودکانه ، باطنی دیرپاب و نفس گیر!

دیگر اینکه استفاده از اصطلاحات و تکیه کلامهای روز مره و یا اشاره به مثلها و مثلهای عامیانه بر صمیمیت و زیبایی ترانه اضافه می کند:

می دونم چشمای تو یه روز به دادم می رسه  
کو به کو نمی رسه آدم به آدم می رسه! (یغما  
گلروبی)

و آخر اینکه نوستالژی به خصوص نوستالژیای  
کودکانه به سبب نزدیکی ساختاری بسیار  
خوب در ترانه می نشیند:

بوی عیدی، بوی توپ، بوی کاغذ رنگی ... (قنبری)

به موازات تغییراتی که در زبان و قالب شعر در  
زبان فارسی ایجاد شد، البته با چند سالی تاخیر  
، ترانه نیز روزآمدتر شد.

زبان در اشعار فولکلور دارای سابقه قدیمی تر و بار  
نوستالژیک بیشتر است و این اشعار غالباً از فضای یک  
افسانه آشنا استفاده می کنند و گاهی اصولاً راوی افسانه  
های سینه به سینه اند. زبان فولکلور زبانست شبیه قصه  
های مادر بزرگ! با همان قدرت سحرانه روایتگری. اما  
در ترانه جنس زبان کمی امروزی تر و واقعی تر است.  
به گمان من سرودن فولکلور، از لحاظ احتیاج به تسلط  
کامل بر فرهنگ عامه و حتی گاه گویشهای عامیانه ؛  
کاری بسیار دشوار است. آن هم به شیوه ای که خالق  
(دخترای ننه دریا) می سراید: کودکانه، عمیق، عاشقانه  
، صمیمی و سرشار از دانش فرهنگ عامه چنان که حتی  
در گویشها نیز این ظرافت آگاهانه احساس می شود:

(... دیفال خزه ...).

برگردیم به ترانه .

علاوه بر احساس (که شرط لازم و در بسیاری اوقات حتی  
کافی ترانه است) نکاتی دیگر نیز قابل ره گیری اند:

مثلاً اینکه در ترانه استفاده از طنز، حتی در ترانه های  
عاشقانه غمزده، به شدت جذاب و دوست داشتنی ست و  
به همراهی شنونده منجر می شود:

تا دلم شکوه رو آغاز می کنه

دیگه اشکم واسه من ناز می کنه! (قنبری) و البته این طنز  
، معمولاً برای قهقهه نیست که زهرخندی می طلبد و تکان

سری !!

این سه تن در ترانه سرایی با سبک‌هایی متفاوت گام می‌زدند:

سرفراز در فضاهایی عاشقانه با ترانه‌هایی ساده و البته تصویر گرا:

من برای زنده بودن جستجوی تازه می‌خواهم  
خالی‌ام از عشق و خاموشم ، های وهوی تازه  
می‌خواهم

جنتی در فضایی غالباً سیاسی (و گاه سیاست  
زده) ، اجتماعی با لحنی نسبتاً فاخر و پر از  
تصویر:

لحظه در لحظه عذابه  
لحظه‌های من بی تو  
تجربه کردن مرگه  
زندگی کردن بی تو

و شهیار قنبری در فضایی نوستالژیک ، عاشقانه  
و البته اجتماعی با لحنی خودمانی ، تجربه گرا و  
بسیار گیرا و استفاده از تکنیک‌هایی مثل  
داستان سرایی در ترانه:

ما دو تا ماهی بودیم  
تویه دریای کبود...

پیش از این ترانه‌ها در قالب‌های کاملاً سنتی و با کلماتی  
متفاوت از زبان روزمره مردم و لاجرم از لحاظ معنایی نیز در  
فضایی نسبتاً متفاوت با دنیای حقیقی سروده می‌شدند( ترانه  
طوفان زندگی از ترقی را ببینید) و استثنا‌های کمی به چشم  
می‌خورد ( مواردی مانند ماشین‌مشدی ممدلی با صدای بدیع  
زاده از لحاظ زبانی ، مرا ببوس با صدای گل نراقی از لحاظ  
فضا و...)

ترانه‌سرایان معمولاً شاعرانی بودند که یا از میان شعرهایشان ،  
یکی را آهنگساز برگزیده و بر آن موسیقی می‌گذاشت یا از  
آنها دعوت می‌شد برای آهنگ یا ملودی ساخته شده‌ای شعر  
بنویسند و در نتیجه فضا و لحن همانند شعرهای آن دوران  
کهنه و گاه نخ‌نما می‌شد!

اما چنانکه گفتم بعد از تحولات شعری که به فضای ترانه نیز  
راه یافت شرایط تغییر کرد. دیگر لازم نبود قالب ترانه حتماً  
چهارپاره و یا مثنوی باشد ، لازم نبود کلمات آنچنانی وارد  
ترانه شود و مفاهیم کاملاً مجرد و ذهنی باشد در نتیجه ترانه  
لموس‌تر و نزدیک‌تر شد.

در فضای ترانه‌های نوین در سال‌های گذشته ، صرفاً با توجه به  
توان حسی و تکنیکی ترانه‌های منتشر شده مکتوب و  
موسیقایی نه هیچ مولفه دیگر ، از نام چند نفر نمی‌توان به  
سادگی گذشت: شهیار قنبری ، ایرج جنتی عطایی ، اردلان  
سرفراز و چند تن دیگر که هیچ‌گاه مانند این سه همیشه در  
اوج نبودند.

## محمد حقوقی



محمد حقوقی (۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۶ در اصفهان - ۸ تیر ۱۳۸۸ در اصفهان) شاعر و منتقد ادبی معاصر بود. وی از جمله نویسندگان گروه ادبی جنگ اصفهان بوده است. عمده آثار حقوقی در نقد و معرفی شاعرانی نظیر نیما یوشیج، سهراب سپهری، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث و فروغ فرخزاد بوده است.



عمر که بی عشق رفت هیچ حسابش مگیر  
آب حیاتست عشق در دل و جانش پذیر

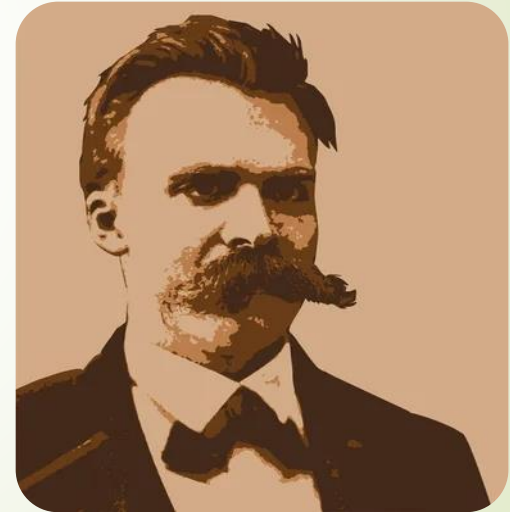


## Ամիրաս Երզնկացի

Ամիրաս Երզնկացի (ծննդյան և մահվան թվականները անհայտ), XVII դարի հայ գրիչ և տաղասաց: Ապրել է Տրապիզոնում: 1638-1657 թվականներին արտագրել է զանազան գրվածքների մի ժողովածու (Վիեննայի Մխիթարյան մատենադարան, ձեռ. No 88, հինը՝ 68) և մի ոսկեփորիկ (Վենետիկի Մխիթարյան մատենադարան, ձեռ. No 278):

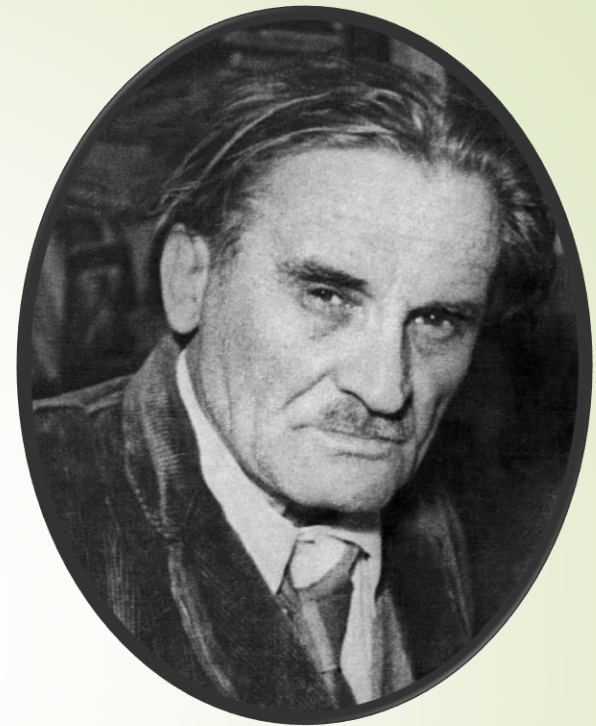


دشمنانام نیرو گرفته اند و  
آموزهی مرا باژگونه جلوه  
داده اند، تا بدان جا که عزیز ترین  
کسانام نیز از ارمغانهایی که  
ایشان را داده ام شرمسار شده اند.



## Юрий Олеша

Юрий Олеша создал свои первые стихотворения еще в школе. После он пробовал себя в разных амплуа: писал агитационные стихи, тексты для плакатов, фельетоны для газеты «Гудок», работал над сказкой о революции «Три толстяка» и романом «Зависть». В 1930-х годах вышла его пьеса о двойственности советской власти, и после этого произведения Олеша попали под негласный запрет.



دور کیم بی ثبات را به مفهوم  
آنومی یا بی هنجاری ربط می  
داد، یعنی احساس بی هدفی یا  
یاس و حرمان که از زندگی  
اجتماعی مدرن نشئت می گیرد.

## Antonio Bonfini

Antonio Bonfini (Latin variant: *Antonius Bonfinius*) (1427–1502) was an Italian humanist and poet serving as a court historian in Hungary under King Matthias Corvinus during the last years of his career.

Bonfini was commissioned by Matthias Corvinus to produce a work chronicling the History of Hungary. The book was named *Historia Pannonica: Sive Hungaricarum Rerum Decades IV.*



هر بحرانی فرصتی  
برای رشد است.

## Richard Owen Cambridge

Cambridge was born in London. He was educated at Eton and at St John's College, Oxford. Leaving the university without taking a degree, he took up residence at Lincolns Inn in 1737. Four years later he married, and went to live at his country seat of Whitminster, Gloucestershire. In 1751 he removed to Twickenham Meadows, where he enjoyed the society of many notable persons. Horace Walpole in his letters makes many humorous allusions to Cambridge in the character of newsmonger. Cambridge died in Twickenham and is buried at St Mary's Church, Twickenham



یکی از مشخصه های گذشتگان  
ما کنجکاوی میباشد.



بیان مسئله: موسیقی در طول تاریخ همواره مورد توجه ایرانیان بوده و در تمام دوره‌های مختلف پادشاهی ایران جایگاه خود را به طور رسمی در میان حاکمان حفظ کرده است. با روی کار آمدن دودمان قاجار و تجربه نزدیک شدن ایران به غرب، تغییرات چشم‌گیری در زمینه‌های هنری به‌خصوص موسیقی و نگارگری پدید آمد. اما تأثیر این تحولات بر فعالیت زنان خنیاگر با ابهاماتی روبه‌رو است. بر همین اساس پرسش اصلی این پژوهش چیستی جایگاه اجتماعی زنان خنیاگر این دوره در میان نگاره‌ها و منابع مکتوب و سفرنامه‌ها و همچنین و چگونگی پوشش آنان به عنوان زنان خنیاگر است. همچنین چیستی ابزار آلات خنیاگری و سازهای مورد استفاده آن‌ها از پرسش‌های دیگری است که به آن پاسخ داده می‌شود. این پژوهش از نظر هدف بنیادی و از نظر رویکرد کیفی است که براساس داده‌های کتابخانه‌ای و تحلیل محتوی بصری با بهره‌گیری از دانش نشانه‌شناسی یافته‌های آن تحلیل و تبیین می‌شود. براساس یافته‌های این پژوهش همان‌گونه که مرتبه اهالی موسیقی در دوره‌های مختلف حکومت‌های ایرانی لغزان و نامطمئن بوده در دوره قاجار نیز این نگرانی پا برجا بوده و این مسئله برای زنان خنیاگر دشوارتر و بسته به نوع کار، نوازنده، رقصنده یا خواننده و مانند آن، نیز متفاوت بوده است.





“Sometimes I can feel my bones straining under the weight of all the lives I’m not living.”  
—Jonathan Safran Foer, “Extremely Loud and Incredibly Close”

طرح بعضی نمایشنامه ها از نظر انگیزش ضعیف است، بویژه توسل به خدایان برای گره گشایی، اما طرح بعضی نمایشنامه ها ساختمانی مستحکم و استادانه دارد، و شیوه ی گره افکنی در حوادث یا گره گشایی به مدد خدایان به منظور ایجاد تاثیرات نمایشی با موفقیت انجام میگیرد. سرانجام، مفسران بر اورپیپیدس خرده می گیرند که زبانش فخامت ندارد، اما کمتر منتقدی میتواند منکر سادگی، صراحت و غالبا فصاحت کلام او باشد.

## کمدی قدیم

**پیدایش:** آغاز کمدی یونان و تکامل آن بر ما پوشیده است. بر طبق نظر ارسطو، کمدی دیر به وجود آمده، و نخستین بازیگران آن هم افراد داوطلب بوده اند. روشن نیست که چه کسی نقاب و پیش درآمد را متداول میسازد و چه کسی شما بازیگران را افزایش میدهد. ظاهرا، کمدی از دو منبع سرچشمه میگیرد. نخست کوموس آتنی (ریشه واژه کمدی) یا آواز شادمانی به افتخار دیونوسوس، که به مناسبت های گوناگون می خوانده اند.



ایشان "عبدالرحیم جعفری" بنیانگذار بزرگ ترین بنگاه نشر کتاب غیردولتی ایران و خاورمیانه هستند. مؤسس انتشارات امیرکبیر، که کارش را با اجاره یک اتاق چهار در چهار متر در طبقه بالای یک چاپخانه در ناصر خسرو آغاز کرد و بعدها آن را به یکی از بزرگترین و معتبرترین بنگاههای نشر خاورمیانه بدل کرد. آنقدر در کارش توانمند بود که دکتر "پرویز ناتل خانلری"، در دوران وزارتش، مسئولیت چاپ کتاب های درسی را به او محول کرد و او ضمن چاپ با کیفیت، دوازده سال قیمت کتاب های درسی را ثابت نگاه داشت.

او خیلی زود ساماندهی بازار نشر کتاب را در دست گرفت و با ایده های نو، آن را متحول کرد. او حتی دو بنگاه انتشاراتی دیگر را با ادغام در امیرکبیر از ورشکستگی نجات داد و آن مجموعه را به بزرگ ترین مجموعه انتشاراتی ایران تبدیل کرد. او البته هرگز کیفیت را فدای کمیت نکرد. به همین خاطر، همه عنوان های منتشر شده تا سال ۵۸، عناوین در خوری بودند و پس از آن هم بارها و بارها تجدید چاپ شدند. سال ۵۸، اما سال نابودی همه دستاوردهای او بود.



*You are the song that  
my heart loves to sing.*



*Music is the  
literature of the heart;  
it commences where  
speech ends*



انقلاب همه ی هست و نیست او را - غول انتشاراتی اش - را  
مصادره کرد. در دادگاه گفته شد جرمش حیف و میل اموال  
بیت المال و سوء استفاده از اموال دولتی است! بعد هم او را به  
زندان بردند و ماهی سی هزار تومان از دارایی های خودش به  
او خرجی دادند! خودش در کتاب خاطراتش - در جستجوی  
صبح - نوشته است: "آیت الله احمد جنتی" و "آیت الله محمد  
محمدی گیلانی" وارد اتاق شدند و "آیت الله گیلانی" با لگد  
بر سر و صورتم می زد تا انتشارات امیرکبیر را به تشکیلات  
"آیت الله جنتی"، -سازمان تبلیغات اسلامی- هدیه کنم و من به  
خاطر حفظ جانم چنین کردم!

بدین ترتیب او صلح نامه ای را که پیش روی اش گذاشته شده  
بود امضا کرد. صلح نامه ای که موجب از دست رفتن همه  
دارایی هایش شد. دادگاهی در ۱۳۶۲ حکم مصادره همه اموال  
را تأیید کرد و به این ترتیب برای همیشه، دست اش از همه  
هست و نیست اش کوتاه شد. سال ها گذشت و روزی در  
مراسم نکوداشتی هنگام اعطای هدیه ای از سوی انتشارات  
امیرکبیر، به تلخی گفت: "چه دردآور است که از دارایی  
خودم به خودم هدیه می دهند ... او ۱۱ مهر ۱۳۹۴ در حالی  
که همچنان در حسرت "امیر کبیر" می سوخت ، از دنیا  
رفت. 🖱️



و مرکز آن را قلعه - شهر تئودوساپولیس یا کارین (بعدها قارس و امروز ارض روم) قرار دارد. نگهداری سپاه توسط ناخارارها را ممنوع اعلام کرد و نفرات آن ها را در لژیون های امپراتوری ادغام کرد.

سرانجام با تغییرات اداری سال ۵۳۶ م ارمنستان غربی به طور کلی از استقلال داخلی محروم شد و بدل به یک بخش عادی از قلمرو امپراتوری گردید.

بر اساس تغییرات اداری جدید سرزمین های ارمنستان که تحت سلطه بیزانس بودند به چهار بخش: "هایک اول"، "هایک دوم"، "هایک سوم" و "هایک چهارم" تقسیم شدند و بدینگونه ناخارارهای ارمنی قدرت اقتصادی و نظامی خود را از دست دادند و از میان رفتند.

پس از آن به علت تضییقات و وضع مالیات های سنگین، از سوی توده های ارمنی شورش هایی بر ضد نمایندگان امپراتوری رخ داد و حتی برخی از نمایندگان محلی قیصر نیز کشته شدند. اما این شورش ها به شدت سرکوب گردید.

## استیلای خلفای عرب بر ارمنستان

در اوایل قرن هفتم میلادی حکومت نیرومند خلفای عرب پا به عرصه تاریخ نهاد. در سال های ۶۳۰-۶۴۰ میلادی اعراب ضربات مهلکی بر حکومت ساسانیان وارد آوردند.



## نظریه های سیاسی مهم جهان رو میدونی؟ :

- فاشیسم : نژاد پرستی ، تبعیض نژادی
- ناسیونالیسم : ملی گرایی ، آگاهی جمعی یک ملت ، وطن پرستی به حد افراط
- لیبرالیسم : آزادی خواهی ، آزادی فردی
- کاپیتالیسم : سرمایه داری ، یک سیستم اقتصادی
- فئودالیسم : نظام ارباب رعیتی
- سوسیالیسم : برابری همه اقشار جامعه
- امپریالیسم : این نوع حکومت ملل مختلف را زیر سلطه خود در می آورند ، استعمارگری
- کمونیسم : نسخه افراطی سوسیالیسم
- دموکراسی : حکومت مردم بر مردم یا همان مردم سالاری
- سکولاریسم : جدایی دین از سیاست
- فمینیسم : برابری زن و مرد



همان گونه که کارل مارکس  
 نشان داده، طبقات درگیر  
 جدالی مداوم برای حاکم  
 کردن سلطه خود بر دیگر  
 طبقات جامعه اند. گاه این  
 سلطه به شکل استبداد اعمال  
 میشود و گاه از  
 طریق "دموکراسی منحصر به  
 طبقه حاکم"



عوفی در تذکره خود مینویسد که یادداشت های من و مطالبی را که به یاد دارم مربوط به کتبی است که قبل از حمله مغول در بخارا در کتابخانه سرپل بازارچه دیده بودم.

در نیشابود مداری فراوانی از جمله دانشگاه نظامیه بود که همه از بین رفتند. عطا ملک جوینی که خود از وابستگان دربار مغولان بود و به امر ایشان تاریخ خود را نوشته است می گوید که چنگیز به بخارا و سمرقند چندان آسیب نرساند " به خلاف خراسان و عراق که عارضه ی آن حمی مطبقه و تب لازمه است... و هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه مردم به عشر آنچه بوده نخواهد رسید و آن اخبار از آثار اطلال و دمن توان شناخت که روزگار، عمل خود بر ایوان ها چه گونه نگاشته است."

سبک عراقی به لحاظ تاریخی دوره مغولان و ایلخانان و تیموری را در بر می گیرد و از قرن هفتم تا اواخر قرن نهم ادامه دارد، و اما وجه تسمیه آن این است که بعد از مغول کانون های فرهنگی از خراسان به عراق منتقل شد ( این امر از زمان سلجوقیان آغاز شده بود ،اما خراسان هنوز نابود نشده بود).



# ■ مونتسکیو می گوید اقوام سکایی دو چشم غلامان خود را می کردند تا هنگام زدن گره حواسشان جمع تر باشد. انگیزیون نیز چنین می کند و در تمام کشورهایی که این دیو مهیب فرمانرواست، همه ی مردم کورند. بیش از صدسال است که در انگلستان مردم دو چشم دارند و مردم فرانسه نیز می خواهند یک چشم خود را باز کنند. اما گاه کسانی در جامعه پیدا می شوند که با یک چشم هم مخالفند. این گونه اشخاص بیچاره شبیه دکتر « بالوارد » در « کمدی ایتالیایی » هستند که می خواهد همیشه نوکرش مرد زشتگوی احمقی باشد و از خدمتکار هوشمند بصیر بیم دارد.

اگر در مدح حضرت «سوپر بوس فادوس» قصیده ای یا برای معشوقه ی آن جناب غزلی بسازید یا به دربارش کتاب جغرافیایی اهدا کنید، از شما پذیرایی گرمی خواهد کرد. اما اگر فکر مردم را روشن کنید، شما را درهم خواهند شکست.

( #دکارت) ناچار جلای وطن می کند. « گاسندی » متهم می شود. « آرنو » در تبعید بسر می برد. با هر فیلسوفی همان می کنند که بنی اسرائیل با پیمبران خود کردند.

چگونه می توان باور کرد که در قرن هجدهم فیلسوفی به محاکم عرفی کشیده شود و از آن پس در محاکم شرع به جرم اینکه گفته است: «اگر مردم دست نمی داشتند از کار صنعت و هنر باز می ماندند.» به بی دینی محکوم گردد؟ باید منتظر بود که به زودی کسی را هم به جرم اینکه گفته است: « آدم بی سر نمی تواند فکر کند» به اعمال شاقه محکوم کنند و یکی از قضات چنین استدلال کند که: روح جوهر محض است و سر جز ماده چیزی نیست. خداوند می تواند روح را همانطور که در مغز آدمی قرار داده است در پاشنه ی پای او جای دهد. پس من شما را به بی دینی محکوم می کنم. »

شاید بزرگترین بدبختی یک مرد فاضل و ادیب در این نیست که مورد حسد همکاران یا هدف افترا و تحقیر فرمانروایان جهان باشد؛ بزرگترین مصیبت برای او این است که محکوم رأی گروهی احمق شود. احمقان گاه کارهای عجیب می کنند. خاصه وقتی که موهوم پرستی نیز با بلاهت توأم شود و حماقت با حس انتقام جویی درآمیزد. بدبختی دیگر اهل ادب نیز اینست که به چیزی دل بسته نیست. یک فرد متوسطه جامعه، در دستگاه دولت مقام کوچکی برای خود می شمرد و به همین سبب همکارانش از او جانبداری می کنند و اگر بر او ستمی رود، به سهولتی مدافعانی پیدا می کند. اما اهل ادب بی یار و یاور است. مثل ماهی بالدار، که اگر کمی از آب بالا پرید، طعمه ی طیور می شود و اگر سر زیر آب برد، به کام ماهیان دریا می رود



هژمونی فرهنگی: یعنی یک نظام فرهنگی  
که طبقه حاکم به کار می برد تا سایر مردم  
را به بردگی بکشاند.



از صدای گنجشگ ها از خواب بیدار  
شدم!

جلو پنجره اتاقم، به خاطر چند نوک نان خشک، بین ان ها دعوا شده بود

به یاد خاطرات گذشته ام افتادم، همان سال هایی که به دانشگاه می رفتم  
امروز چقدر کار دارم.

خدا، پدر گنجشک هارا بیامرزد که من را بیدار کردن از صبح باید شروع کنم به نوشتن!  
خوشحال ان موقع ها، که دانشجو بودم همه ی کارهایم را شب انجام می دادم  
برای فردا نمی گذاشتم.

از گفته ی خودم خنده ام گرفت.

قدیما هم همین طوری بودم یادم است که امتحان شاهنامه داشتم به جای اینکه، داستان های شاهنامه را بخوانم  
مرتب این شعر خودم را، تمرین می کردم.

چنین گفتم: رستم به اسفندیار

که من گشمنه نون سنگک بیار.

فردا که رفتم دانشگاه، همه آمادگی داشتند من فقط این بیت شعر خودم را خوب بلد بودم.

خوب! بقیه داستان را، اگر دانشجو بودید خوب می دانید رفتم پیش استاد گفتم:

جناب استاد مادر بزرگم فوت کرده بود مراسم داشتیم استاد گفت:

ان ترم گفتمی مادر بزرگم فوت کرده بود مانده بودم چی بگویم،

استاددقتش را باز کرد به من نشان داد\_ ان ترم های گذشته گفتمی! پدر بزرگ،

یک ترم هم گفتمی: مادر بزرگم فوت کرده ترم پیش هم گفتمی؟ مادر بزرگم الان فقط تو یه پدر بزرگ

داری؟ که برای امتحان های آینده حتما مراسم دارد؟

سرم را از خجالت پایین انداختم.

خیلی آدم خجالتی هستم نمی دانم بابایم خجالتی بوده! یا مادرم،

از خاطرات دانشگاه بر گردم به نوشتن خودم ادامه بدهم.

اصلا باورم نمی شه که ارشد ادبیات داشته باشم یکی از اساتید دانشگاه می گفت: بی ادبی نباشه ادبیات در

وجود همه ی انسانها است فقط بایدانرا روی کاغذ بیاورند یا انرا افشا کنند

در ادبیات! جامعه شناسی است. تاریخ و جغرافیا است روانشناسی است عرفان و نیایش است در ادبیات همه چی است. ادبیات اگر نتوانست جنگ و دعوا را در کره ی زمین از بین ببرد توانست انسانها را به فکر فرو ببرد. نمی دانم چرا اضطراب دارم؟

شب شعر های دانشگاه این مدلی بودم.

مجری اعلام می کرد

( از خانم طاهره ترسلی ) دعوت می کنیم برای شعر خوانی تشریف بیاورد من دست و پایم یخ می کرد و منتظر بودم تا یک طاهره ترسلی دیگه برود،

ولی برای گرفتن لوح تقدیر یا جایزه دلم می خواست زودتر من را صدا می زدند .

من خیلی مهربانم! این را همسرم همیشه به شوخی می گوید!

ولی ان روی من را ندیده است.

از مهربانیم دیگه حرفی ندارم! فقط صحبت دارم ،

خواستم با خودم شوخی کنم

از هوش و استعداد هم معرکه هستم کسی که ادبیات خوانده خوب می داند.

که خواندن تاریخ ادبیات ایران ، بیهقی و مثنوی و شاهنامه و بوستان و گلستان سعدی چقدر سخت است داشت حافظ! با

من قهر می کرد نام او را نیاورده بودم ببخشید جناب حافظ ، همیشه شما با ما هستی حتی در کتابخانه هم کتابی که نوشتم

بین دیوان شما و کتاب شاهراه تاثیر گذاری استاد کلانتری گذاشتم . در شب یلدا هم، فال حافظ را حتما در سفره هفت

سین می گذارم ،

از دستپخت خودم بگویم،

همسرم همیشه از دستپخت من تعریف می کند او خوب می داند اگر! تعریف نکند از شام و ناهار خبری نیست از مهمانی

هایم برایتان بنویسم من دوست ندارم هیچ وقت غذا، کباب و جوجه و مرغ، از بیرون بگیرم زنگ می زنم پیتزا می

آورند ولی دستپخت من ، خیلی خوشمزه است .

مهمان هایمان با انگشت به خانه ی ما می آیند و بدون انگشت از خانه ی ما بیرون می روند.

حالا همگی برای شام در منزل ما ، دعوت هستید! خوشحال می شوم تشریف بیاورید. ساعتش را اعلام کنید تا من وقت

فرارداشته باشم.


طنز # یادداشت روزانه


طاهره ترسلی



نقاشی اش کردم شبیه توسن مغرور  
خلوت نشین با شکوه بیقراری بود  
پیرانه سر افروختم با شعله های او  
در چشمهایش شعله های ماندگاری بود

بر بوم نقاشی شراب عشق پاشیدم  
نقشش تماشایی ترین تندیس لیلا شد  
مرمر تراش قامتش انگار عاشق بود  
یاس خیالم در نگاه او هویدا شد

#محمد\_جوکار 

مزگان\_تولایی # 



<https://telegram.me/yasekhial1>

<https://t.me/baranebiseda7066>



نقاشی اش کردم درون بوته های یاس  
قد می کشید از انتهای اعترافی که ...  
گفتم کجا بگذارم ، آینه را چرخاند  
گفت آخرین تصویر پشت کوه قافی که ...

نقاشی اش کردم در آغوش نفسهایم  
با دست و دلبازی نفس های مرا بوسید  
بی اختیار از چشمهایم شوق می بارید  
نبضم پر و بالی گرفت و دور او چرخید

نقاشی اش کردم به رسم "دوستت دارم"  
با طعم سیب بیقرار از عطر شب بوها  
آرام عشقش را به قلب من تعارف کرد  
گفتم کنار من بمان با رقص گیسوها

نقاشی اش کردم در آهنگ وقار عشق  
دیدم غزالی را ته فنجان فالی که ...  
گفتم که شعر من به چشمانت گره خورده  
با تو در اوجم ، با پر و بال خیالی که ...

نقاشی اش کردم شبی در اوج رویاها  
تصویر او بر پرده ی دیبای هستی ماند  
در حال مستی پیکرش را تا تراشیدم  
سروی شد و با قامت رعنا ی مستی ماند

آن روز که نوروز از غنچه و گل گشت پدید  
 باغبان رفت سوی باغ و بلبل گلزار دمید  
 آنان که نرفتند به سیل گل و بوسیدن یار  
 آیا که ندانند صبوری رود از چشم امید.

عباس ترابی



**Thank you for being the best thing  
 that's ever happened to me.**

وقتی ز دست سایه خود هم فراری ام  
 دیگر چرا به غربت و غم می سپاری ام  
 جانم به لب رسیده از این غم سروده ها  
 خسته از این تغزل و شعر شعاری ام  
 از خاطرات خیس تو چیزی نمانده است  
 آتش گرفته زرورق یادگاری ام  
 در این سیاه چاله چرکین نشسته ام  
 محکوم عاشقانه ترین سر بداری ام  
 تنهایی ام بزرگ شده مثل سایه ها  
 وقتی که در غروب غمین می گذاری ام  
 چونان مترسکی که در آوار بادهاست  
 محکوم ناشکیبی و دل بی قراری ام  
 لیلای من قصیده گیسوی تو کجاست؟  
 تا کی غزل غزل به جنون می سپاری ام

محمد فلاحی نسب

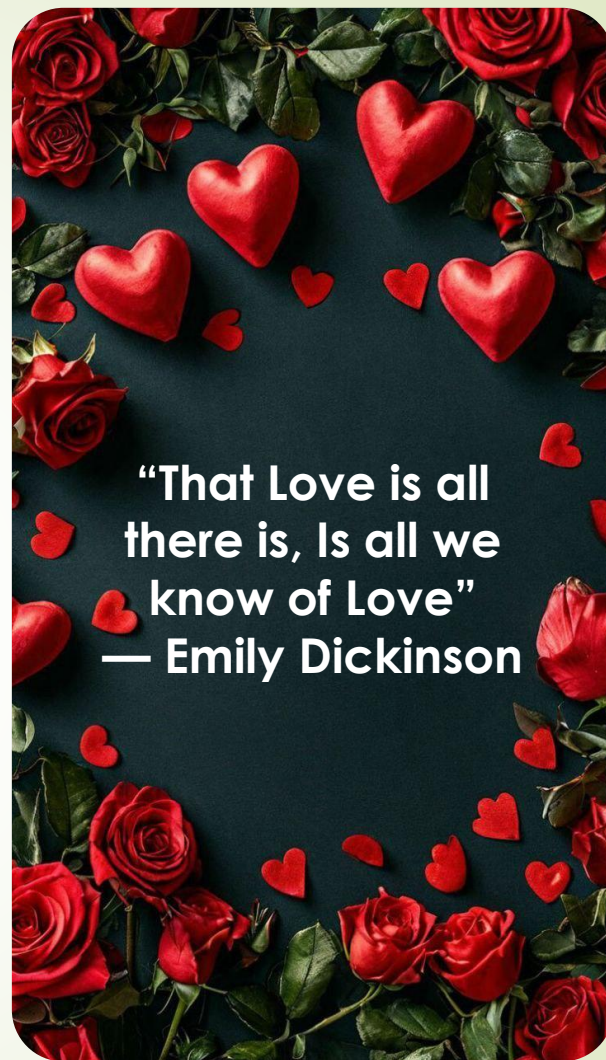
@falahe93

**Неведомому богу  
Стихотворение Александра Блока**

**Не ты ли душу оживишь?  
Не ты ли ей откроешь тайны?  
Не ты ли песни окрылишь,  
Что так безумны, так случайны?..**

**О, верь! Я жизнь тебе отдам,  
Когда несчастному поэту  
Откроешь двери в новый храм,  
Укажешь путь из мрака к свету!..**

**Не ты ли в дальнюю страну,  
В страну неведомую ныне,  
Введешь меня - я вдаль взгляну  
И вскрикну: "Бог! Конец пустыне!"**



**"That Love is all  
there is, Is all we  
know of Love"  
— Emily Dickinson**

## Վահան Տերյան «Էլեգիա»

Մեռնում է օրը: Իջավ թափանցիկ  
Մուրի մանվածը դաշտերի վրա.  
Խաղաղ-անչար է, պայծառ գեղեցիկ,  
Անտրտունջ նինջը մահացող օրվա...

Պարզ ջրի վրա եղեգը հանդարտ  
Անդողողոջ կանգնած էլ չի շշնջում,  
Լռին խոկում են երկինք, գետ ու արտ,  
Եվ ոչ մի շարժում, ու ոչ մի հնչյուն...

Ես կանգնած եմ լուռ, անչար է հոգիս,  
Թախիծս խաղաղ անուրջի նման.  
Էլ չեմ անիծում ցավերը կյանքիս,  
Էլ չեմ տրտնջում վիճակիս ունայն...



**Այսօր Տյառնընդատաջն է՝  
քրիստոնեական տոն, որը Հայ  
առաքելական եկեղեցու անշարժ  
տոներից է, ու նշվում է ամեն տարի  
Քրիստոսի Ծննդյան ու  
Աստվածահայտնության տոնից 40  
օր հետո:**

## She Walks in Beauty by Lord Byron

She walks in beauty, like the night  
Of cloudless climes and starry skies;  
And all that's best of dark and bright  
Meet in her aspect and her eyes;  
Thus mellowed to that tender light  
Which heaven to gaudy day denies.  
Related: 20 Best Love Poems of All Time

**If you  
want to  
change  
the world,  
pick up  
your pen  
and write.**





## مشق حوادث (مجموعه‌ی شعری بسم‌الله شریفی) حله‌ی مبارک چاپ به تن کرد

مجموعه‌ی شعری جدید دکتر بسم‌الله شریفی زیرعنوان (مشق حوادث) امروز در تهران تن پوش چاپ به تن کرد و راهی بازار کتاب شد.

به گزارش سبزمنش؛ مجموعه‌ی شعری (مشق حوادث)، در ۱۶۸ صفحه با قطع رقعی، که شامل ۸۰ قطعه شعر در قالب‌های غزل، غزل‌مثنوی، مثنوی و شعرنو (نیمایی، سپید و کوتاه) می‌باشد بعد از طی مراحل قانونی و گرفتن شابک بین‌المللی، رده بندی کنگره، رده بندی دیویی و شماره کتابشناسی ملی، از سوی واحد انتشاراتی سبزمنش و نشر پژوهشی نوآوران شریف در تهران چاپ و منتشر شده است.

مسوولیت ویراستاری (مشق حوادث) را استاد ابراهیم حاج محمدی (قمر) و طرح جلد آن را آقای عبدالله نیازی به عهده داشته و این مجموعه، با تقریظ‌های شعری و شاعرانه‌ی استاد ابراهیم حاج محمدی (قمر)، استاد عباس خوش‌عمل کاشانی و استاد علی اکبر مقدم مزین است.

دکتر بسم‌الله شریفی، تازه‌ترین مجموعه‌ی شعری‌اش را به: ("خانواده‌ی بزرگ بنیاد جهانی سخن‌گستران سبزمنش"، "شکننده‌های طلسم جهالت، بی‌عدالتی، تعصب و محرومیت" و "تمام گویشوران زبان پارسی که هدف‌شان برجسته ساختن ارزش‌های هویتی، فرهنگی، همگرایی و تمدنی است و بدون تعصب پروانه‌وار می‌سوزند و می‌سازند") تقدیم نموده است.

گفتنی است، از آقای دکتر بسم‌الله شریفی به عنوان (شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار، سفیر همدلی و همگرایی فارسی زبانان جهان) تا اکنون ۲۷ عنوان کتاب تالیف و منتشر شده و آقای شریفی با دریافت سه مدرک دکتری افتخاری، موفق به کسب ده‌ها جوایز، لوح سپاس و عنوان‌های کشوری و بین‌المللی شده است.

نمونه‌های شعری از این مجموعه:

### ۱- ساز بیداری

ساز بیداری نواز و ساز زن شو همنفس  
صف ببند و صف بساز و صف شکن شو همنفس

از بساط و چند و چون دشمنان آگاه باش  
بسترت را بال و پر زن، تهمتن شو همنفس

بی کدورت خانه ساز و با مروّت آشیان  
با قناعت سفره ساز و انجمن شو همنفس

بذر الفت گر بکاری، می‌شوی آرام دل  
از محبت لانه ساز و جان و تن شو همنفس



زخم نامردی همیشه سرزده در جان ما  
التیام درد کور این وطن شو همنفس

رسم جهل و نابکاری، قد کشیده گرد ما  
بانی یک روشنی و علم و فن شو همنفس

آتش کین و شرارت، کرده ما را در بدر  
ساز بیداری نواز و کین شکن شو همنفس

جام ما بی سوز و ساز است، اشک شادی کن روان  
چشمه، چشمه خسته‌ایم و نیست ما را یک نشان

بی بضاعت مانده‌ایم و سرخ تدبیر نیست  
سیلِ غم‌ها خورده‌ایم و زخمِ غفلت هم زمان

زیر سنگ نامرادی، دست و پا گم کرده‌ایم  
طعمه‌ی فرمانِ نفسیم این همه پیر و جوان

رنگ صبح ما ندارد یک نشان روشنی  
بسته شد جان در طلسمِ شب پرستی ناگهان

از دماغ آرزومان خار حیرت سر زده‌ست  
صد قیامت دیده‌ایم و خورده مستی بر دهان

تخته‌ی مشقِ حوادث، کرده ما را در بدر  
از تمام شرق و غربش، قسمت ما شد زیان

ما گنه‌کاریم الها! از گناه ما گذر  
جز امیدت نیست ما را در زمین و آسمان

۳- مرگِ شعر

مرگِ شعر

جنازه‌ی داستان

سکوت واژه‌ها

و

اعدامِ خاطرات

کشف تازه‌ایست

که زنده به گوری‌ام را

جشن می‌گیرند.



شهر عشق  
 روستای مهر  
 کوچی عاطفه  
 و  
 حلقه‌ی ماه را  
 به رقص می‌آورم  
 اگر  
 نسیم  
 بوی لحظه‌های بودن را  
 بار دیگر  
 به مشام برساند.

#حضور ارزشمند دوستان و دوست‌داران بنیاد جهانی سخن گستران سبزمنش را در نشانی‌های زیر چشم در راهیم:  
تلگرام:

<https://t.me/sabzmanesh786>

<https://t.me/bsharefi><https://t.me/+J1GYew3LcUzZDFI>

فیسبوک جدید: بنیاد جهانی سبزمنش

<https://www.facebook.com/share/19r5yXsQwK/>

گروه عمومی: بنیاد جهانی سبزمنش = [Www.sabzmanesh.net](http://Www.sabzmanesh.net)

Www.sabzmanesh.net :سایت بنیاد جهانی سبزمنش

گروه فیسبوکی سبزمنش: :

[https://www.facebook.com/groups/458947199153432/?ref=share&mibextid=](https://www.facebook.com/groups/458947199153432/?ref=share&mibextid=NSMWB)

NSMWB

کانال عمومی بنیاد جهانی سبزمنش (واتساپ):

<https://whatsapp.com/channel/0029VaxFr44GZNCpyl5byt0q>

انستاگرام:

<https://www.instagram.com/bismillah.sharifi/profilecard/...>

<https://www.instagram.com/sabz.manesh?igsh=MWRnNWdzdHR3aG1xMg==>

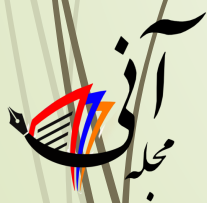
گروه حافظ خوانی در واتساپ:

<https://chat.whatsapp.com/J7PsB6ccvDh7v3oTfsZrr5>

گروه شرح و تفسیر آیات مولانای بزرگ:

<https://chat.whatsapp.com/L5hiLabWYteD88Youz8pyF>

#بنیاد جهانی سخن گستران سبزمنش؛ یک نهاد معتبر جهانی است و با درخشش موثرش تا اکنون در ۳۱ کشور دنیا حضور و فعالیت دارد.





گروه های هنواری آفریقایی بین دو تا بیست، و گاه تعدادی بیشتر، ساز دارند. این گروه ها اغلب فقط از سازهای نوفه ساز (انواع زنگ، جغجغه، و طبل کنده ای) یا فقط از سازهای نغمه ساز (انواع شیپور، نای، زیلوفن، و زهی های زخمه ای) تشکیل شده اند.

ترکیب انواع نای، طبل، و زنگ (نوفه ساز و نغمه ساز) نیز در برخی گروه های همناواز دیده میشود.

**خودصداها:** خودصداها - زنگ، سازهای تکانشی، سازهای سایشی، زیلوفن، و طبل های کنده ای - متداول ترین سازها در موسیقی آفریقایی اند. اغلب این سازها با ضربه زدن یا تکان دادن، و برخی با خراشیدن، سایش، زخمه زدن، یا کوبیدن بر زمین نواخته میشوند. اغلب خودصداها آفریقایی - انواع جغجغه، زنگ، و سنگ کوبه - نوفه سازند، و برخی - انواع زیلوفن، و امبیرا (شستی) - نغمه ساز. زیلوفن ها در موسیقی آفریقا اهمیتی ویژه دارند؛ آنها در تک نوازی، در گروه های کوچک همناواز، و در گروه هایی متشکل از ده تا بیش از نوازنده به کار می روند. قوم چپی (شپی) در جنوب شرق آفریقا به گروه های بزرگ زیلوفن نوازش که شامل زیلوفن هایی در اندازه های مختلف

کارگردان «شاه نقش» در گفتگو با «سینماپرس» مطرح کرد: «سینمای ایران» با محدودیت‌های مالی و فرهنگی زیادی روبه‌روست / «مافیای پخش» باعث شده بسیاری از فیلم‌ها به درستی دیده نشوند



Cinemapress.ir

Photo: Received

CINEMA AGENCY

CINEMA AGENCY

سینماپرس: «شاهد احمدلو» در انتقاد نسبت به عملکرد مافیای پخش در صنعت سینمای ایران گفت: در بحث اکران، مافیای پخش و انحصارطلبی باعث شده بسیاری از فیلم‌ها، حتی انیمیشن‌ها، به درستی دیده نشوند. چرا؟ چون سازوکاری برای مقابله با این مسئله وجود ندارد و هر تلاشی هم که صورت بگیرد، با مقاومت مواجه می‌شود.

«شاهد احمدلو» که امسال با کارگردانی فیلم سینمایی «شاه نقش» در «چهل و سومین دوره جشنواره فیلم فجر» حضور داشت؛ در گفت و گو با خبرنگار سینماپرس و در پاسخ به این پرسش که آیا مدیریت ناصحیح در حوزه فرهنگ موجب تک ژانری شدن سینمای ایران شده است یا بطور کل سلیقه مخاطب ایرانی محدود و رئال پسند می‌باشد و جای بیشتری برای خلاقیت باقی نمی‌گذارد؟ بیان داشت: هر دو عاملی که اشاره کردید تأثیرگذار هستند و ما هم از این قاعده مستثنا نبودیم. فیلم شاه‌نقش در بخش خصوصی و با یک تهیه‌کننده مستقل ساخته شد، بدون وابستگی به هیچ نهاد یا سازمانی. همین موضوع باعث شد که مسیر تولید آن، با توجه به شرایط سینمای ایران، دشوار باشد.

وی افزود: در این سینما، انتظارات مخاطب بیشتر به سمت فیلم‌های کم‌دی، فست‌فودی و پاپ‌کورنی رفته که البته ایرادی هم ندارد؛ این فیلم‌ها به چرخه اقتصادی سینما کمک می‌کنند. اما وقتی این روند به یک قاعده تبدیل شود، می‌تواند بی‌عدالتی ایجاد کند و به آثار دیگر لطمه بزند.

احمدلو در خصوص انحصار در همکاری با نهادهای دولتی در سینمای ایران، بیان کرد: همچنان با انحصار در تولید و اکران مواجهیم. سینمای نهادی در تمام دنیا وجود دارد، اما مهم این است که متناسب با ظرفیت‌های موجود عمل کند.

وی افزود: اگر ما سالن‌های سینمایی بیشتری داشتیم و مدیریت اکران منصفانه‌تر بود؛ به این معنا که پردیس‌های سینمایی بین فیلم‌های تجاری و مستقل به‌طور عادلانه تقسیم می‌شدند؛ بسیاری از مشکلات خودبه‌خود حل می‌شدند. از جمله حفظ و ارتقای سلیقه فرهنگی مردم با نمایش فیلم‌هایی که محتوای ارزشمند دارند.

او خاطر نشان کرد: سینمای ایران، با وجود قدمت فرهنگی عظیم این سرزمین، با محدودیت‌های مالی و فرهنگی زیادی روبه‌روست. همین مسائل روی کیفیت نهایی آثار تأثیر می‌گذارد.

کارگردان فیلم شاه‌نقش در انتقاد نسبت به مافیای پخش تصریح نمود: در بحث اکران، مافیای پخش و انحصارطلبی باعث شده بسیاری از فیلم‌ها، حتی انیمیشن‌ها، به درستی دیده نشوند. چرا؟ چون سازوکاری برای مقابله با این مسئله وجود ندارد و هر تلاشی هم که صورت بگیرد، با مقاومت مواجه می‌شود.

وی این وضعیت را نتیجه یک روند سیستماتیک عنوان کرد و بیان نمود: در شرایطی که این سیستم در هم تنیده و سازماندهی نشده است، بسیاری از فیلم‌سازان دلسرد می‌شوند و برخی هنرمندان، مانند ناصر تقوایی، به کنج‌نشینی می‌روند. چرا نباید او فیلم بسازد؟

احمدلو در پایان این گفت و گو خاطرنشان ساخت: من از کمدی انتقادی ندارم، اما همه سینما که نمی‌تواند به کمدی خلاصه شود. حتی برخی تهیه‌کنندگان فیلم‌های کمدی هم اعتقاد دارند که باید تنوع ژانری در سینما حفظ شود. سینمای ایران باید بتواند مانند دهه ۶۰ و ۷۰ فیلم‌هایی ماندگار بسازد، نه اینکه صرفاً به تولید آثاری پردازد که مانند یک پیتزا، سریع مصرف شوند و از یاد بروند.



به هیچ نتیجه‌ای نرسیدی؟ به تلاشت ادامه بده  
 نتایج خوبی نگرفتی؟ به تلاشت ادامه بده  
 نتایج عالی گرفتی؟ به تلاشت ادامه بده  
 ثبات قدم، کلید موفقیت!

تو بگو  
چشمهایت  
تشنه کدامین نسیم آشنایست  
که هر روز صبح  
تا نامی از عشق می برم  
خورشید را  
در آغوش میکشی...!

#معصومه قنبری



## شناسائی نیازها و انگیزه‌های مسبب رفتار انسان

بهداشت روانی بر این اصول استوار است که نیازهای هر فرد در هر مقطع سنی باید شناخته شده، به موقع ارضاء گردد. احتیاجات افراد بشر به دو دسته تقسیم می‌شوند: احتیاجات جسمانی و احتیاجات روانی.

احتیاجات جسمانی شامل احتیاج به غذا، آب و استراحت است. احتیاجات روانی مانند نیاز به امنیت روانی، نیاز به پیشرفت، نیاز به محبت، نیاز به مورد تأیید قرار گرفتن و غیره. انسان دائماً تحت تأثیر این نیازها است و رفتار او براساس ارضاء و یا محرومیت از نیازهای او تبیین می‌گردد.

انسان به‌طور دائم در حال مبارزه و تلاش است تا به نیازهای خود دست یابد. انسان سالم این اصول را می‌فهمد و می‌پذیرد و به‌طور واقع‌بینانه با مشکلات زندگی مقابله می‌کند و با وجود موانع دلسرد نمی‌شود. زیرا می‌داند که زندگی یعنی مبارزه با عوامل مختلف. او می‌داند که همیشه تقاضاهای انسان با مقتضیات اجتماعی مطابقت نمی‌کند، بنابراین سعی می‌کند در این راستا واقعیات را در نظر گرفته و بیشتر از اندازه توقع نداشته باشد.



## داستان زهرمار به قلم زیبای سیده زهره مقیمی (بخش ششم)

- این خوبه زن عمو فقط درش رو هم بده!
- زن عموم به قابلمه تو دستم نگاهی انداخت.
- اون در نداره عزیزم چند وقته پیش که واسه عموت غذا گذاشته بودم ببره سر مزرعه بخوره موقع برگشتن درش از روی خورجین الاغ افتاده و گم شده. یکم فکر کردم.
- باشه عیب نداره همین رو می برم.
- مهرعلی نگفتی ننهت برای چی قابلمه می خواد؟
- تو دلم فکر کردم خدایا چی بگم؟
- فکر کنم می خواد ترش شورباسو درست کنه ( ترش شورباسو یک نوع غذای محلی همدانه که با روغن محلی و پیاز داغ، زرد الو خشکه کشمش و خرما و تخم مرغ رشته پلویی، سرکه و شیره درست میشه) چشمای زن عموم از خوشحالی برقی زد. معلوم بود حسابی دلش ترش شورباسو خواسته، لبخندی زد.
- نوش جونتون باشه.
- من شاد و سنگول قابلمه رو گرفتم. به خونه رفتم. ننه هنوز داشت تو حیاط کار می کرد. قابلمه رو نشون ننه م دادم.
- این رو زن همسایه داد گفت براش شیر پر کنی من ببرم بدم دم خونشون.
- ننه در حالی که داشت سلطل اب گاوها رو پر می کرد که ببره براشون بذاره نگاهی به قابلمه کرد.
- اون همه شیر که نمی تونم بدم آخه ما خودمون کلفت باریم.
- شیر گاوشون خشک شده می خواد بزاد.

-باشه ببر اون قابلمه رو بذار بغل دست قابلمه شیر تا ببینم چی کار می کنم.  
 نفس راحتی کشیدم. نقشه م جواب داده بود. از پله ها رفتم بالا قابلمه زن عموم رو گذاشتم کنار قابلمه  
 شیر و به پشت بوم رفتم. غرق کفتر بازی شدم یکی دو ساعتی که گذشت ننه صدام کرد.

-مگه تو درس و مشق نداری؟

من یهو یاد محسن افتادم.

-نه ندارم ننه همه رو نوشتم.

-تو کی وقت کردی مشقات رو بنویسی؟

-ننه ول کن دیگه میگم که نوشتم.

ننه هم دیگه ادامه نداد و رفت. من خوشحال از این که همه ی کارها راست و ریست شده به کفتر بازیم  
 ادامه دادم.

نزدیک های غروب افتاب بود که صدای محسن رو از توی حیاط شنیدم از لبه ی پشت بوم داد زدم.  
 -بیا بالا محسن!

محسن در حالی که کتاب و دفتر من تو دستش بود او آمد.

-بگیر نوشتم ولی زیاد بلد نبودم.

در حالی که تمام حواسم به کفترهای توی اسمون بود.

-چرا بلد نبودی؟ کتاب ما و شما نداره عین همن دیگه.

-می خوای یه نگاهی بندازی ببینی چه جوری نوشتم؟

بدون این که توجه ایی کنم گفتم:

-بذار همون جا بعدا نگاهش می کنم دستت درد نکنه.

-من میرم مشقای خودم مونده.

-باشه برو!

-باید برم بنویسم تا تاریک نشده.

-باشه برو دیگه!

گذر زمان از دستم در رفت نمی‌دونم چقدر کفتربازی کردم؛ ولی یهو صدای اقام رو شنیدم:  
-بسه مهرعلی بیا پایین تاریک شده یه وقت از پشت بوم می‌افتی!

تازه وقتی آقام صدام کرد من به اطرافم نگاهی کردم. واقعا هوا داشت تاریک می‌شد. تند تند کفترها رو جمع کردم و داخل گنجه جا دادم و قبل تاریک شدن به پایین رفتم. تو ایوون چشمم به غذای در حال پخت رو اجاق گاز افتاد رفتم و در غذا رو برداشتم ننه دادلو آتپایو درست کرده بود(ترکیب سیب زمینی پیاز و گوجه و روغن محلی) وارد اتاق که شدم.  
-ننه چرا ترش شورباسو درست نکردی؟ من ترش شورباسو می‌خوام.  
-جای سلام کردنته؟

بعدهم در حالی که داشت می‌رفت به غذاش سر بزنه.

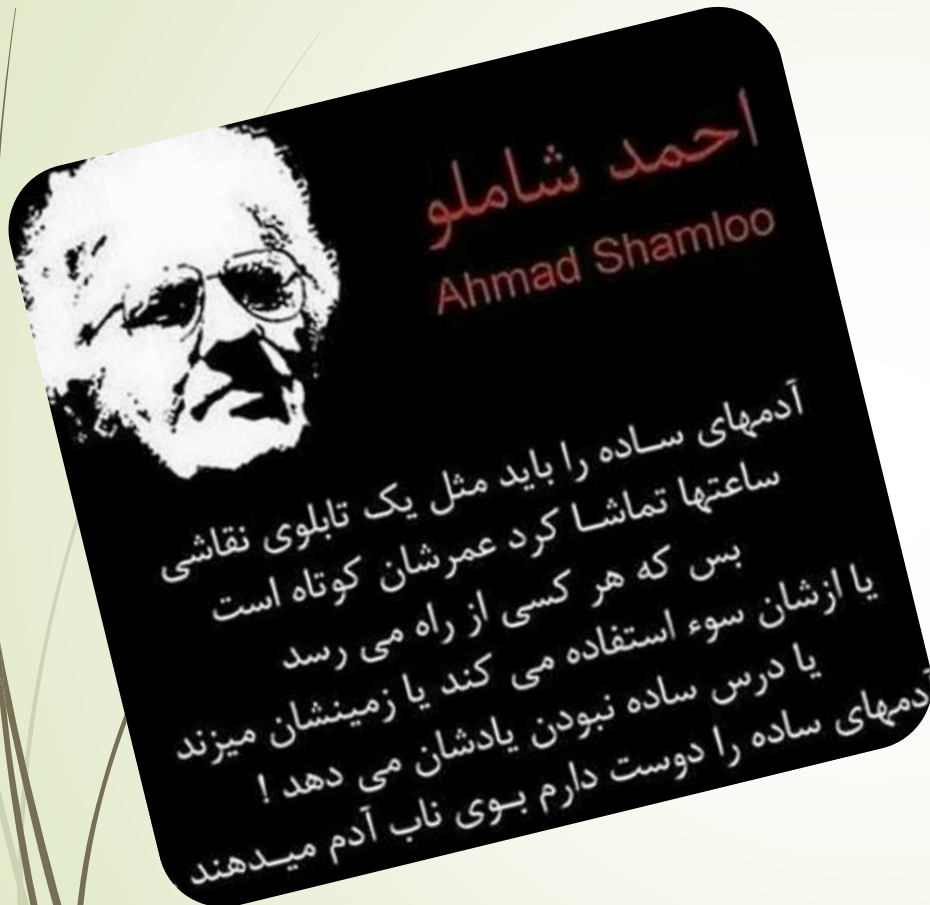
-مگه تو هم مثل زن عموت و یار داری؟ یادت باشه فردا بهت پول بدم از مدرسه برگشتنی از مشدغلامعلی زردآلو خشکه بخر بیار فردا نهار ترش شورباسو درست کنم زن عموت حامله‌س طفلکی رو بهش قول دادم براش درست کنم.

همون موقع دلم برای زن عموم سوخت. یاد اون موقعی افتادم که داشت دنبال قابلمه می‌گشت. طفلک وقتی فکر کرد ننه قابلمه می‌خواد ترش شورباسو درست کنه چشماش از خوشحالی برق می‌زد. لابد پیش خودش فکر کرده ننه واسه خاطر اون می‌خواد درست کنه. رو به ننه کردم.  
-فردا حتما درست کن من هم آلو خشکه می‌خرم میارم.

اون شب دادلوآتپایو رو خوردیم و خوابیدیم ولی من بدجوری به خاطر زن عموم عذاب وجدان داشتم واقعا نمی‌دونستم که حامله‌س. به هرشکلی بود اون شب خوابیدم. صبح که بیدار شدم بعد از خوردن نون پنیر چایی شیرین رفتم که برنامه درسیم رو بذارم تو کیفم یهو یادم افتاد که دفتر مشق و کتاب فارسیم تو پشت بوم جا مونده. به پشت بوم رفتم دیشب انگاری کمی بارون باریده بود چون دفتر و کتابم کمی نم داشتنن. یه دفعه ننه داد زد:

-هوی مهرعلی قابلمه شیر همسایه رو ببر سراهت بده بهشون.

-چشم ننه می‌برم.



من سرگذشت یأسم و امید  
 با سرگذشت خویش:  
 می مردم از عطش،  
 آبی نبود تالاب خشکیده تر کنم  
 می خواستم به نیمه شب آتش،  
 خورشید شعله زن به در آمد چنان که من  
 گفتم دو دست را به دو چشمان سپر کنم  
 با سرگذشت خویش  
 من سرگذشت یأس و امیدم...

**L'amore non guarda  
 con gli occhi, ma con  
 la mente.  
 (William Shakespeare)**

The festival of welcoming Gods is a static celebration that is held on February 14 (equal to Bahman 25). On the evening of February 13th, after the church ceremony, a pre-festival ceremony and Dashtestan (Dashtestan in Armenian means Andastan means the blessing ceremony of the garden, field and plain) is held, candles are distributed and the priest who organizes the ceremony lights the candles on the table in the church hall.

This celebration is held on the first Wednesday occasion of Jesus' 40th birthday, when Mary takes him to the church for baptism and washes him. According to traditions, the fire they light is to drive away evil spirits so that people can bathe in the water and purify themselves.

In the vernacular, (greeting the Gods) is called "Drandas" and "Drandz", sometimes it has been called as an official remnant of love worship. Welcoming the gods means standing up in front of the gods and standing in front of them and going to meet them and welcome them.

Chaharbansuri is the same as the festival of welcoming the gods or Darendz of Armenians, and it is considered a remnant of Mehr worship, that is, the celebration of the god of fire. The god Mitra was invisible to the people and the world, but he is seen in the sky in the form of the sun and on the earth in the form of fire, and thus, the seal was like the sun.

The vernacular word "Drandas" used for Diarandaraj, which means welcoming the gods, is the same as the Persian "Thirandaz"(shooter) and the arrow thrower, and it was once one of the special celebrations of the god of arrows.

La fête de l'accueil des Dieux est une célébration statique qui a lieu le 14 février (équivalent au 25 Bahman). Le soir du 13 février, après la cérémonie religieuse, une cérémonie pré-festival et Dashtestan (Dashtestan en arménien signifie Andastan signifie la cérémonie de bénédiction du jardin, du champ et de la plaine) a lieu, des bougies sont distribuées et le prêtre qui organise la cérémonie allume les bougies sur la table dans la salle paroissiale.

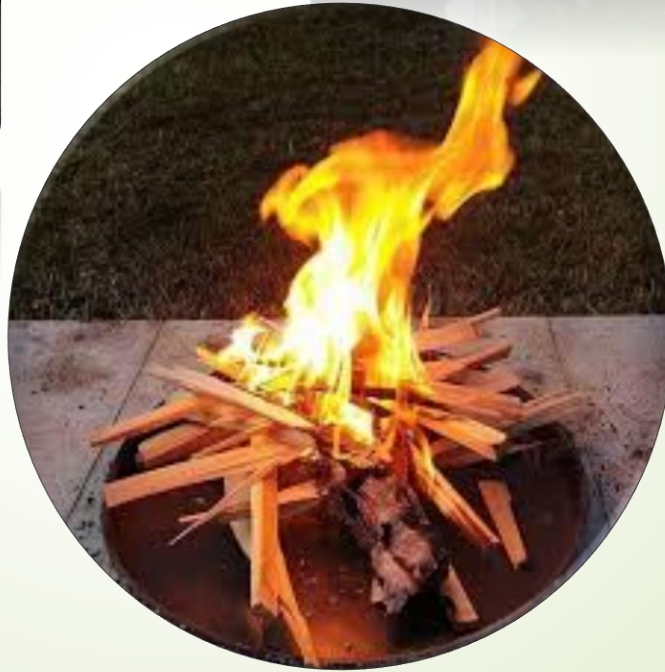
Cette célébration a lieu le premier mercredi du 40e anniversaire de Jésus, lorsque Marie l'emmène à l'église pour le baptême et le lave. Selon les traditions, le feu qu'ils allument a pour but de chasser les mauvais esprits afin que les gens puissent se baigner dans l'eau et se purifier.

Dans la langue vernaculaire, (saluer les dieux) est appelé « Drandas » et « Drandz », parfois il a été appelé comme un vestige officiel du culte de l'amour. Accueillir les dieux, c'est se tenir devant les dieux et se tenir devant eux et aller à leur rencontre et les accueillir.

Chaharbansuri est la même chose que la fête d'accueil des dieux ou Darendz des Arméniens, et elle est considérée comme un vestige du culte de Mehr (le soleil), c'est-à-dire la célébration du dieu du feu. Le dieu Mitra (le soleil) était invisible pour les gens et le monde, mais il est vu dans le ciel sous la forme du soleil et sur la terre sous la forme du feu, et ainsi, le sceau était comme le soleil.

Le mot vernaculaire "Drandas" utilisé pour Diarandaraj, qui signifie accueillir les dieux, est le même que le persan "Thirandaz" (tireur) et le lanceur de flèches, et c'était autrefois l'une des célébrations spéciales du dieu des flèches.





### به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

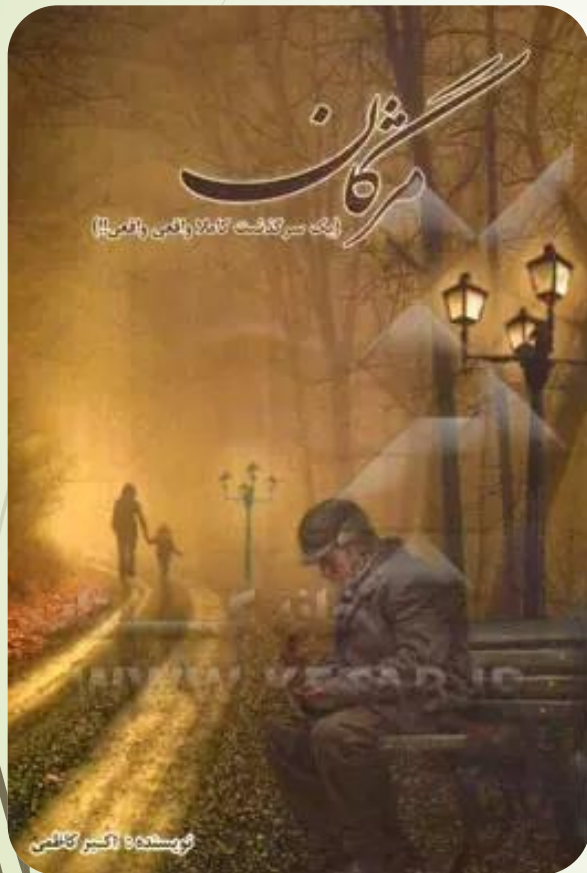


نویسنده فردی است که با استفاده از کلمات، داستان‌ها، مقالات، شعرها، و سایر اشکال ادبی را خلق می‌کند. نویسندگان می‌توانند در حوزه‌های مختلفی مانند رمان، داستان کوتاه، نمایشنامه، فیلمنامه، شعر، مقاله، و غیره فعالیت کنند. آن‌ها از زبان، سبک، و تکنیک‌های مختلفی برای انتقال ایده‌ها، احساسات، و تجربیات خود به خوانندگان استفاده می‌کنند.

نویسندگان می‌توانند خودآموز باشند یا از طریق تحصیلات آکادمیک آموزش ببینند. آن‌ها اغلب با الهام از تجربیات شخصی، مشاهدات، تحقیقات، و تخیل خود، آثار خود را خلق می‌کنند. نویسندگی یک فرآیند خلاقانه است که نیازمند مهارت‌های زبانی، تفکر انتقادی، و توانایی بیان ایده‌ها به شیوه‌ای جذاب و مؤثر است.

نویسندگان می‌توانند برای مخاطبان مختلفی بنویسند، از کودکان گرفته تا بزرگسالان، و می‌توانند در ژانرهای مختلفی از جمله علمی-تخیلی، فانتزی، عاشقانه، جنایی، تاریخی، و غیره فعالیت کنند. آن‌ها می‌توانند آثار خود را به صورت مستقل یا با کمک ناشران منتشر کنند. نویسندگی یک حرفه مهم و تأثیرگذار است که به شکل‌دهی فرهنگ و جامعه کمک می‌کند.





با عرض سلام و ادب و احترام خدمت شما جناب آقای اکبر کاظمی خوشحالیم که در محضر شما بزرگوار هستیم:

به نام نقاش بال پروانه ها - با عرض سلام و درود - قبل از هر چیز می خواستم از تمامی دست اندرکاران و مسئولین نشریه ی ارزشمند آنی تشکر و قدردانی بکنم که در آگاهی بخشی و برانگیختن حس و علاقه به مطالعه در مردم بویژه نسل جوان تلاش بی وقفه می نمایند . باعث افتخار اینجانب است که برای گپ و گویی دوستانه انتخاب شدم که در خدمت شما عزیزان باشم . در خدمتتان هستم هرامری یا پررسی دارید بفرمایید !

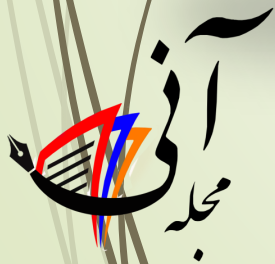
## ۱/ لطفا در ابتدا خودتان را معرفی کنید؟

من اکبر کاظمی متولد ۱۳۳۲/۳/۱۲ در شهرستان زنجان و فارغ التحصیل دانشسرای مقدماتی زنجان در سال ۱۳۵۲ نویسنده ی رمان مژگان و چندین داستان کوتاه !

## ۲/ چه چیزی باعث شد که به نویسندگی روی آورید؟

از کودکی علاقه ی زیادی به مطالعه داشتم ! یک علاقه ی دیوانه وار ! میخواستم هرچه نوشتنی بود بخوانم و بخوانم و بخوانم ! تا اینکه به مرحله ای رسیدم که احساس کردم این علاقه کم کم تبدیل می شود به نوشتن ! ( وسوسه ی کاغذ سفید ) در این دوران هر کاغذ سفیدی انگار مرا می خواند حتی پاکت سفید سیگار ! هرچی سفید می دیدم می خواستم بنویسم و سیاه کنم !

اصالت نویسنده نه در سبک و  
شیوه بلکه در نحوه تفکر و  
اعتقادات اوست  
آنتوان چخوف



۳/ چه کسی یا چه چیزی الهام بخش شما در نویسندگی است؟  
این علاقه کم کم شکل خاص خودش را پیدا کرد و نویسندگان  
بزرگ کشورمان که آثارشان را قبلا بارها و بارها خوانده بودم به  
نوعی الهام بخش نویسندگی در من شدند و شروع کردم به نوشتن  
داستانک های کوتاه و بچگانه.

۴/ چه چالش هایی در نویسندگی وجود دارد که با آن مواجه  
بودید؟

مهمترین چالش در نویسنده گی من ؛؛ وسواس شدید بود !  
هر چیزی که می نوشتم با نوشته های بزرگان این عرصه مقایسه  
میکردم می دیدم اصلا قابل مقایسه نیستند ! تعداد اندکی از  
اطرافیانم که نوشته های مرا می خواندند تعریف و تمجید می  
کردند ولی من نمی توانستم خودم را راضی کنم ! ( به اشتباه انتظار  
داشتم مثل بزرگواری که سالها قلم زده و نوشته هایش به نوعی از  
شاهکارهای ادبی محسوب می شوند بنویسم که انتظار نابجایی بود !  
(

۵/ ایده اصلی آثار شما چگونه شکل میگیرد؟

دیدن آدم ها و دقت در زندگی آنان و روابط آنها با هم و  
چرایی آن رابطه ها ؛؛ ناگهان در مغزم جرقه ای زده می شود  
و ایده ای شکل می گیرد. گاهی هم فقط یک کلمه ! به  
قدری در ذهن خویش به بازی میگیرم تا ایده ای اصلی تر  
شکل بگیرد بعد روی کاغذ ریخته می شود و مراحل بعدی که  
در نهایت تبدیل به یک داستان می شود!!!

۶/ شخصیت های اصلی رمان های شما چگونه شکل میگیرند؟ آیا از شخص خاصی الهام میگیرید؟

شخصیت های اصلی داستانم را در اطرافیانم و با کسانی که برخورد میکنم پیدا کرده نقشی در ذهن من شکل میگیرد که گاهی با خود واقعی آنان بسیار متفاوت هست اما جرقه ی اصلی زده شده و قلم دیگر در اختیار من نیست !!

۷/ چه پیامی را دوست دارید از طریق رمان به خواننده منتقل کنید؟

سعی میکنم تجربیات خودم و برداشتی که از زندگی دیگران دارم را به تصور خودم به نسل جوان به صورت یک تلنگر بزنم و به آنها منتقل کنم به صورت عبرت آموزی و یا پند گیری غیر مستقیم! و شاید نشان دادن راه هایی که بنظر خودم درست هستند به نوجوانان و جوانان و دیگر هم سن و سالان خودم !!

۸/ به نظر شما رمان چه نقشی می تواند در جامعه ایفا کند؟

هنر بطور کلی و ادبیات داستانی بطور اخص بنظرم می تواند بسیاری از معضلات و مشکلات فرهنگی و حتی مادی را حل کند آنها را در زیباترین شکل آن که بستگی به میزان مهارت نویسنده دارد!

۹/ یک خانه جالب از زمان نوشتن رمان هایتان برای خوانندگان تعریف کنید؟

یکی از خاطرات تلخ زمان نوشتن رمان اینست که : به آنجا که می رسیدم که سعید از مژگان متنفر میشد و از هم جدا می شوند برایم تداعی می شد و اشکهایم چنان سرازیر می شدند که کاغذ خیس شده و نوشته ها در هم قاطی می شدند و مجبور می شدم بگذارم کنار تا وقتی دیگر!!!!!!

همیشه برای من خود نوشتن مهم بوده.  
خیلی مهم تر از انتشار آن  
ایوان کلیما



گاه مینویسم!  
 اما پایانش نامعلوم گه  
 گاهی گم میشوم میان  
 حس هایی که از قلبم بر  
 روی  
 قلم جاری میشود!

۱۰/چند مجموعه از شما تا به امروز به چاپ رسیده؟

متأسفانه فقط رمان مژگان را توانسته ام به چاپ برسانم و حدود ۳۰ داستان کوتاه هم آماده ی چاپ دارم که به دلیل گرانی بیش از حد کاغذ و چاپ و غیره توان مالی چاپ ندارم! حتی برای تجدید چاپ رمان مژگانهم به همان دلیل درمانده ام! نمیدانم اطلاع دارید یا نه؟ نویسندگان معروف و سرشناس نه تنها هزینه ای برای چاپ کتابشان نمی کنند بلکه قبلاً مبلغی پیش دریافت از ناشر می گیرند بعد قرارداد می بندند! اما کسانی مثل من که خودم را به ناحق بین این بزرگان جا زده ام و شناخته شده نیستم باید کل هزینه ی چاپ را خودم قبلاً و از جیب مبارک پرداخت کنم. چنانچه وامی در اختیارم قرار بگیرد هم رمان مژگان و هم چندتا از داستانهای کوتاه را چاپ خواهم کرد.

۱۱/به نظر شما یک رمان خوب چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟

رمان در انواع ژانرهای مختلف نوشته می شوند. من شخصاً سبک رئالیسم را می پسندم چون واقعیت دارد!! شاید بتواند برای قشر عظیم خوانندگان که جوانان هستند هم جذاب و آموزنده باشد و هم سرگرم کننده!!!  
 ۱۲/نویسنده مورد علاقه تان چه کسانی هستند و چگونه بر شما تاثیر

گذاشته اند؟

من اکثر نویسندگان ایرانی را دوست دارم کلاسیک و معاصر و غیره!  
 بطور درهم در ذهنم می آیند: محمود دولت آبادی؛ هوشنگ گلشیری  
 جواد مجابی؛ مسعود بهنود احمد محمود، جلال آل احمد، صادق هدایت،  
 محمدعلی جمالزاده، سیمین دانشور رضا براهنی و غیره! چگونگی تاثیرشان شاید  
 در قلم شان باشد یا فکری که در پشت این قلم پنهان شده و هم سبک نوشتن!!

نویسنده شخصی است که  
نوشتن برایش از بقیه  
مشکل تر است.

توماس مان



۱۳/ توصیه شما برای کسانی که می‌خواهند وارد

دنای نویسنده‌گی شوند چیست؟

مطالعه مطالعه مطالعه !!! زیر بنای اهل قلم شدن فقط مطالعه است و تمرین ! فکر میکنم همه می‌دانند برای خوب نوشتن اول باید خوب خواند بسیار هم خواند ، تمرین هم که قلم را صیقل می‌دهد، تفکر خوب با قلم گیرا و موضوع جالب یک جا جمع شوند بنظرم کسانی را هم که رغبت چندانی به مطالعه ندارند راهم بخود جلب می‌کند!

۱۴/ اگر سوالی بوده نپرسیدیم و شما دوست دارید

بیان کنید خواهش میکنم بفرمایید؟

دوست دارم نحوه ی فروش رمان مژگان را برایتان شرح دهم : وقتی کتاب‌ها ( ۱۰۰۰ جلد ) رسید نشستم به تماشای آنها : خب ! چاپ کردیم بسلامتی ؛ حالا چگونه بفروشیم؟؟ اول مقداری تراکت تبلیغات چاپ و پخش کردم ! بعد در شبکه ی مجازی به چند کتابفروش شهرمان هم چند جلدی امانی دادم اما بجز کتابفروشی شهر کتاب و کتابکده ی فرهنگ :: دیگران همکاری نکردن !! تا اینکه روشی به خاطرم رسید : ساک دستی را برداشتم حدود ۵۰ جلد جا می شد

پر کردم روانه ی درب ورودی ۳ تا دانشگاه : سراسری ( دولتی ) و آزاد و پیام نور !



یکی دو جلد تو دستم رفتم درب ورود و خروج !! دیدم آقایان چندان تحویل نمی گیرند رفتم طرف خواهران ! هر دختر خانوم دانشجویی که وارد یا خارج می شد می رفتم جلو وبعد سلام می پرسیدم : رمان منو دیدید ؟ با تعجب نگاهم می کردند کتابفروش بساطی کنار خیابان دیده بودند اما اینکه نویسنده ای خودش با دست خودش کتابش را بفروشد برایشان عجیب بود ! آنها اول به من بعد به عکس من در پشت کتاب نگاه می کردند بعد می دیدند یکی هستند ذوق زده می شدند ورق می زدند و خواهش می کردند صفحه ی اول کتاب را امضاء کنم منم دوسطری از شود سهراب جان سپهری می نوشتم و امضاء میکردم ! آنهاهم تو این فاصله پول کتاب را آماده می کردند!!! اینگونه من کتابم را فروختم ! چند ماه پیش با مسئول یک انتشاراتی معروف با سابقه ی حدود یکصدسال صحبت می کردیم می گفت : ما اینجا در مرکز کشور و پایتخت ۲۵۰ جلد کتاب نمی توانیم بفروشیم ( بجز کتاب درسی ) تو در یک شهرستان کوچک چگونه یکهزار جلد کتاب اونم در مدت کم فروختی ؟ چون به روح مادرم قسم داد گفتم !! خیلی از این فکر بکر تعریف کرد! و گفت زنده باد !! آفرین !!



۱۴/ اگر سوالی بوده نپرسیدیم و شما دوست دارید بیان کنید خواهش میکنم بفرمایید؟

با آرزوی موفقیت و سربلندی و تندرستی برای کلیه کسانی که در این حوزه تلاش می کنند از دست اندر کاران مجله ی خوب آنی تشکر میکنم و همگی شما را به آفریننده ی زیبایی ها و نقاش بال پروانه ها می سپارم!

با احترام: اکبر کاظمی از زنجان

با نهایت سپاس از حضور شما گرانقدر جناب آقای اکبر کاظمی  
برای حضور سبز شما در مجله ادبی آنی، با آرزوی موفقیت و شادکامی.

برای ارسال آثار خود و همچنین داشتن مصاحبه با مجله آنی با  
آدرس اینستاگرام تماس حاصل فرمایید.



@anita\_arzoomanian

t.me/ani letters  
www.ani letters.com  
www.anipoetry.ir



ای در دل من، میل و تمنا، همه ی تو!  
وندر سر من، مایه سودا، همه ی تو!  
هر چند به روزگار در می نگرم  
امروز همه ی تویی و فردا همه ی تو